

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

استاد محمد تقی فیاض بخش

شرح حدیث معراج

۴ دی ۹۱ - بخش دوم

فصل ۱۳ - فراز ۸۲: شکر الهی

فصل ۱۵: ویژگی‌های اهل آخرت و پاره‌ای از نعمت‌های معنوی و اخروی که خداوند متعال به آن‌ها ارزانی می‌دارد

«يَا أَحْمَدُ! إِنَّ أَهْلَ الْآخِرَةِ رَقِيقَةٌ وَجُوهُهُمْ، كَثِيرٌ حَيَاؤُهُمْ، قَلِيلٌ حُمُقُهُمْ، كَثِيرٌ نَفْعُهُمْ، قَلِيلٌ مَكْرُهُمْ...»

ای احمد! اهل آخرت چهره‌هایی متواضع دارند، حیای آن‌ها فراوان، کم‌خردی‌شان ناچیز و سودشان سرشار و مکرشان اندک است ...

فراز ۸۲: ستایش در آغاز نعمت و سپاس در پایان آن

«فِي أَوَّلِ النَّعْمَةِ يُحْمَدُونَ، وَفِي آخِرِهَا يُشْكُرُونَ»

در آغاز نعمت، ستایش و در انجام آن سپاسگزاری می‌کنند.

دستورات عملی برای شاکر بودن - ادامه

دستور دوم: شکر مخلوق - شکر مجرای نعمت - ادامه

شواهد قرآنی

آیات سوره‌ی مبارکه‌ی لقمان را بررسی می‌کنیم:

«وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ. وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ. وَصَيَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ»^۱

ما به لقمان حکمت را عنایت کردیم. گفتیم یکی از معانی این است: به او حکمت عنایت کردیم برای این که شکر خدا را می‌کرد. یک معنای دیگر هم که اهل ادب گفته‌اند این است که آیه یک فعل «قُل» در تقدیر دارد ولذا معنای آیه این می‌شود که به لقمان حکمت عطا کردیم و به او امر کردیم که شکر خداوند را به جای بیاور. علی ای حال یک تلازم و رابطه‌ی تنگاتنگ بین این دو برقرار است. بین عنایت حکمت و شکر پروردگار یک رابطه‌ی تلازم یا به صورت علت و معلول یا به صورت اشتراک در علت وجود دارد. بعد می‌فرماید لقمان به فرزندش نصیحت کرد و گفت که به خداوند شرک نورز. این‌ها آثار حکمت است که به واسطه‌ی شکر پروردگار به لقمان عطا شد. شکر در مقابل کفر قرار گرفت و از سوی دیگر، شرک که عبارت اخروی بود ظلم عظیم نامیده شد. بنابراین ناشکری کفر است و شرک است و ظلم.

شکر پدر و مادر

بعد می‌فرماید که مجرای فیض پروردگار را شکر کن. چون پدر و مادر مجرای فیض الهی هستند؛ مجرای نعماتی مثل رزق، روزی، تربیت و امثال این‌ها بودند. بعد در میان پدر و مادر انگشت روی مادر می‌گذارد و شکر او را مهم‌تر می‌داند. باز در انتها می‌فرماید که «أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ». معنای «ان» هم باز مثل آیه‌ی اول معنا می‌شود که یا مصدریه است یا فعل محذوف «قل» را در تقدیر بگیرید. معنای آیه این می‌شود که پدر و مادرت را شکر کن و در میان آن دو باید مادر را بیشتر بها بدهی و باز می‌فرماید که شکر من و پدر و مادرت را به جای بیاور. مصیر با مسیر تفاوت ظریفی دارد. هر دو به معنای منتها و سیر انسان است. اگر مسیر را مصدر میمی بگیریم از سیر یعنی بازگشتن تو به سوی پروردگار است. اما مصیر از صیروت است یعنی دگرگونی. معنا این می‌شود که بازگشت تو بازگشتی است به صورت دگرگون شدن تو؛ یعنی به تناسبی که شکر الهی را به جای می‌آوری یا العیاذ بالله کفر می‌ورزی، چهره‌ی تو عوض می‌شود. بین با چه چهره‌ای نزد من می‌آیی؛ با قیافه‌ی انسانی یا با قیافه‌های مختلفی که در روایات ذکر

^۱ لقمان، ۱۲ تا ۱۴

شده است. ذیل آیه‌ی شریفه‌ی «تَأْتُونَ أَفْوَاجًا»^۲ روایت داریم که پیغمبر اکرم امت خود را به ده قسمت تقسیم می‌کنند.

ذیل آیه‌ی شریفه‌ی سوره‌ی لقمان، روایتی داریم در باب «الامامة والولاية» در کتب روایی مان. این روایت از بحار است که علامه‌ی مجلسی از مدارک بالاتری نقل می‌فرماید. در آن جا می‌فرماید که منظور از والدین در آیه امیرالمؤمنین و رسول اکرم هستند. راوی می‌پرسد که این معنا با ظاهر آیه نمی‌خواند که «حملته امه وهنا علی وهن»؛ یعنی تصریح دارد که مادرش او را با سستی روی سستی حمل کرد و دو سال شیرش داد. حضرت می‌فرماید که مراد از این تعبیر یک اولویی است که اگر مادر تو به خاطر اذیت‌هایی که شده است باید در مقایسه با پدر تو بیشتر مورد احترام باشد، به طریق اولی باید امامت را که به مراتب از مادر برای تو بیشتر اذیت شده است و حق بیشتری گردن تو دارد بیشتر احترام کنی. پدر و مادر به خاطر تو جانشان را نداده‌اند ولی تمام ائمه علیهم السلام شهید شده‌اند به خاطر این که نعمت ولایت و توحید به تو برسد. لذا اگر پدر و مادر به عنوان مجرای فیض این قدر اهمیت دارند شکر در مورد اهل بیت به مراتب بیشتر است. با این نگاه، معنای آیه کلاً تغییر می‌کند.

این آیه شاهده‌ی است بر مطلبی که در جلسه‌ی گذشته بیان شد. دستور عملی برای شکر پروردگار این بود که به پایین‌تر از خودت نگاه کن (در مسائل مادی) و دستور دوم این بود که برای شکر الهی از مجرای فیض الهی تشکر کن. چگونه؟ برای این کار رتبه‌بندی می‌کنند. در رتبه‌بندی بالاترین کسانی که انسان باید همه‌ی عمرش وام‌دار آن‌ها باشد پدر و مادر هستند. اگر آن‌ها نبودند و توجه و ایثارهای ایشان نبود یا الآن ما نبودیم و یا ناقص الخلقه بودیم. اتفاقاتی که برای بچه‌ها می‌افتد در اثر بی‌توجهی‌های کوچک و اتفاقاتی است که برای ایشان می‌افتد. پس این نعمت سلامتی و حیات به واسطه‌ی عنایت‌های والدین و به خصوص مادر است. از این بالاتر کسی که کافر باشد عقلش نمی‌رسد ولی حتی حیوانات هم پدر و مادر را متوجه می‌شوند. در این فضا، امام به یک نعمت مخفی که بالاتر از پدر و مادر است و اگر آن را شکر نکنند شکر پروردگار را نکرده است اشاره می‌کنند. این نعمت مخفی اهل بیت علیهم السلام هستند.

^۲ نبأ، ۱۸

سوم: توسل به امام زمان علیه السلام

بنابراین سومین دستور عملی این است که انسان در شبانه روز باید حتماً به اهل بیت و به خصوص امام زمان توسل داشته باشد. هر فیضی که به این عالم افاضه می شود از مجرای وجود ایشان است. حتی اگر متوسل به هر یک از معصومین بشویم از مجرای وجود امام زمان این توسل محقق می شود. در کتاب مکمال المکارم روایات متعددی نقل می شود در این که اصلاً بر ما واجب است که در شبانه روز حتی اگر شده یک بار برای امام زمانمان دعا کنیم. تأکید بر دعای «اللهم کن لولیک» به خاطر همین است. یکی از چهار ادعیه‌ی مورد توصیه‌ی حضرت همین دعا است. بنابراین دستور سوم این است که اگر کسی امامش را شکر نکند نه شکر پدر و مادر را به درستی انجام داده است و نه شکر پروردگار را.

چهارم: تشکر از معلمین و اساتید

شکر برای انسان گشایش ایجاد می کند. این که می بینید که معلمین به شاگردانشان می فرمودند که برای ما نذر بکنید و در بعضی طوائف سلوکی غیر از طائفه‌ی ملاحسینقلی همدانی، در احترام به استاد آن قدر پیش می رفتند که می گفتند باید به عکس استادت احترام بگذاری؛ مثلاً می گفتند که عکس استادت را جلویت بگذار و تا چهل روز به آن خیره شو. این به خاطر این است که در مجرای فیض الهی باز مقدم از پدر و مادر و بعد از مرتبه‌ی اهل بیت اساتید روحانی انسان هستند. یعنی کسانی که مجرای فیض معنوی برای انسان هستند. البته در طائفه‌ی ملاحسینقلی همدانی از این کار نهی می کردند و دلیل هم داشتند.

در تاریخ دارد که یکی از فقهای نامدار تاریخ که از شاگردان مرحوم علامه‌ی حلی است و کتاب‌های برجسته‌ای هم در فقه دارد، در میان فقهای بعد از ایشان خیلی مورد اعتنا نیست و دیگران از ایشان نقل قول نمی کنند. بزرگی می گفت که ایشان کسی بود که نسبت به اساتیدش بی احترامی می کرد؛ هنگام سؤال پرسیدن، نسبت به استادش هتاک می کرد. لذا بزرگان خیلی به او اعتنا نکردند. نقل می کنند که علامه‌ی طباطبایی که المیزان را نوشتند، یکی از شاگردانشان در زمان حیات ایشان ردیه‌ای نوشت بر المیزان. آن ردیه را خدمت ایشان آوردند و گفتند که ایشان ردیه نوشته است. ایشان فرمود که جلوی افکار را نمی شود گرفت. می گویند در زمان حیات علامه آن فرد جوان مرگ شد. یکی از علائم عاق والدین جوان مرگ شدن است. چه بسا عاق والدین معنوی هم این اثر را داشته باشد. عاق

والدین جسمانی کار را به آنجا می‌کشد که روایت داریم به عاق گفته می‌شود «يُقَالُ لِلْعَاقِ اعْمَلْ مَا شِئْتَ»^۳؛ یعنی دیگر تو آزادی چون فرقی نمی‌کند و تو هر کاری که بکنی، اول و آخر جهنمی هستی؛ «فَإِنِّي لَا أَعْفُوكَ»^۴. در روایت داریم که امام می‌فرمایند که اگر پدر و مادر روحانی‌ات را راضی کنی ما پدر و مادر جسمانی‌ات را راضی می‌کنیم. این روایت از حضرت صدیقه‌ی طاهره سلام الله علیها است. بعد می‌فرمایند اما که اگر به خاطر رضایت دیگران و از جمله پدر و مادر جسمانی، رضایت ما را از بین ببری آن‌ها نمی‌توانند در قیامت ما را راضی کنند.

پس دستور بعدی این است که انسان در هر حالت خوبی که برایش پیش می‌آید، اعم از زیارت و نماز مستحبی و نماز قضا و غیره، در درجه‌ی اول اهل بیت عصمت و طهارت را یاد کند؛ البته نماز قضا برای اهل بیت لازم نیست. در درجه‌ی دوم از معلمین روحانی‌اش یاد کند. انسان از اول شروع کند از معلمینش و کسانی که به او چیزی از دینش را یاد دادند. ما اگر خیلی‌ها را در طول عمرمان ندیده بودیم شاید الآن این‌جا نبودیم. خیلی از افرادی که دنبال خیلی مسائل دیگر هستند و در فضاهای دینی نیستند خیلی با ما تفاوتی ندارند. ما در فضاهایی بودیم و تحت تأثیر عواملی بودیم که از این‌جا سردرآورده‌ایم. بنابراین خیلی فکر نکنیم که شخص خاصی هستیم و خودمان را نگیریم.

مرحوم علامه در ذیل همین آیه به معنای بلندی اشاره می‌کنند. می‌فرمایند گویی اصلاً توحید برای انسان محقق نمی‌شود الا این که انسان شکر درست به جای بیاورد. ایشان دستورات عملی متعددی هم برای آن می‌دهند. در ادامه‌ی آیات این دستورات آماده است و ما فرصت بررسی آن‌ها را نداریم. این که انسان بلند حرف نزند، صدایش را بلند نکند، خاضعانه راه برود و از این قبیل.

مسیر توحید حساب دارد. حسابش این‌طور است که در مرتبه‌ی پایین والدین، بعد والدین روحانی و بعد بالاترین والدین روحانی که اهل بیت هستند، بیشترین حق را گردن ما دارند و باید از ایشان تشکر کرد.

^۳ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۸۰

^۴ همان

پنجم: عدم ناشکری در صورت مکفر واقع شدن

مسأله‌ی بعدی این است که در مسائل اجتماعی به خصوص عزیزانی که پدر و مادر پیر دارند توجه کنند. یکی از جاهایی که آدم معمولاً دست از کار خیر می‌کشد جایی است که ناشکری از طرف مقابل ببیند. در روایت داریم که اتفاقاً آن جاهایی که انسان برای کسی مجرای خیر شود و او از وی تشکر نکرد و حتی کفران نعمت کرد، اگر انسان لطفش را از او دریغ نکند، خداوند می‌فرماید که من شکر مضاعف از او می‌کنم. روایت می‌فرماید که اصلاً سنت الهی این است که این افراد «مکفر» باشد. این اصطلاح برای کسانی به کار می‌رود که کار خیر می‌کنند و نه تنها از آن‌ها تشکر نمی‌شود بلکه در کاسه‌شان هم می‌گذارند.

سنت الهی بر آن است که از اولیای الهی قدردانی نشود؛ به عبارت دیگر مؤمن مکفر است. این سنت الهی جهت تخلیص بیشتر مؤمن است و خداوند بیشتر جبران خواهد کرد.

الإمامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُكْفَرًا لَا يُشْكِرُ مَعْرُوفُهُ ... وَكَذَلِكَ نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ مُكْفَرُونَ لَا يُشْكِرُ مَعْرُوفُنَا، وَخِيَارُ الْمُؤْمِنِينَ مُكْفَرُونَ لَا يُشْكِرُ مَعْرُوفُهُمْ»^۵

در روایت است که پیغمبر اکرم مکفر بودند یعنی مورد کفران نعمت واقع می‌شدند. این همه خدمتی که به امتش کرد درصد خیلی کمی از او تشکر کردند. در روایت از امام سجاد هست که والله اگر جد ما این قدر که در طول عمرشان و مخصوصاً در سال‌های پایانی عمرشان در محبت به ما وصیت کردند نسبت به ظلم به ما وصیت می‌کرد، بیشتر از این مقداری که ظلم شد نمی‌توانستید ظلم بکنید.

مرحوم شیخ عباس قمی کتابی دارد به نام وقایع الایام که در باب احوالات آخر محرم دارد که نه تنها در دوران بنی امیه که حتی در دوران بنی عباس که خودشان را عموزاده‌های اهل بیت می‌دانستند، کارهایی با فرزندان اهل بیت کرده‌اند که روی بنی امیه را سفید کرده‌اند. شیخ عباس قمی نقل می‌کند که منصور دوانیقی، خلیفه‌ی دوم عباسی، با حسن مثلث یعنی حسن سوم از نسل امام حسن چه کرد. دارد که آن قدر عبد الله محض را که عموی حسن مثلث بود در مقابل او با تازیانه کتک زدند که سر و صورت این بزرگوار مثل برده‌های زنگی سیاه شد. ایشان مستجاب

^۵ میزان الحکمه، ج ۶، ح ۹۸۰۸

الدعوة بود. دارد که وقتی این بزرگواران را از داخل کوچه‌های مدینه به صورت تبعیدی حرکت دادند که به ربه تبعید کنند، از مقابل خانه‌ی امام صادق حرکت کردند. آن قدر امام صادق در پشت پنجره گریه کردند که شیخ عباس می‌گوید تا ۲۰ روز تب داشتند و در بستر افتادند. بعد در ربه با این‌ها چه کردند! منصور آن‌ها را در زندانی کرد که شب و روز را تشخیص نمی‌دادند. قرآن را بین خودشان تقسیم کرده بودند و هر پنج جزئی را که می‌خواندند می‌فهمیدند که موقع نماز بعدی شده است. اجازه‌ی قضاء حاجت به ایشان نمی‌دادند. از تعفن و بی‌غذایی یکی یکی از دنیا رفتند. به ایشان اجازه‌ی خروج از زندان را هم نمی‌داد. حتی جنازه‌شان را اجازه نمی‌داد خارج کنند. همه‌ی ایشان در همان زندان دار دنیا را وداع گفتند. بعد هم دستور داد زندان را روی سرشان خراب کنند. بزرگوارانی بودند که اغلب ایشان مستجاب الدعوه بودند و شب و روزشان در حال مناجات و ذکر بود. این طور با بنی هاشم برخورد می‌کردند.

در ادامه‌ی روایت امیرالمؤمنین فرمودند که ما هم مکفر هستیم. چه کسی از ما تشکر کرد؟ شهادت‌های همه‌ی ائمه به خاطر ما بود؛ برای این بود که این دین به دست ما برسد. بعد می‌فرماید «و خيار المؤمنون مکفرون» هر چه مقام مؤمنون بالاتر باشد بیشتر ناشکری‌شان می‌کنند. این سنت الهی است. لذا انسان نباید ناراحت بشود. نگوییم که من این کار را کردم و او تشکر نکرد. مؤمن برای دیگران کار نمی‌کند؛ به خدا قرض می‌دهد. لذا این کلام امیرالمؤمنین است در نهج البلاغه:

«لَا يُزْهِدَنَّكَ فِي الْمَعْرُوفِ مَنْ لَا يَشْكُرُهُ لَكَ فَقَدْ يَشْكُرُكَ عَلَيْهِ مَنْ لَا يَسْتَمْتِعُ بِشَيْءٍ مِنْهُ وَقَدْ تُدْرِكُ [يُدْرِكُ] مِنْ شُكْرِ الشَّاكِرِ أَكْثَرَ مِمَّا أَصَاعَ الْكَافِرُ- وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»^۶

مبادا کسی که از تو تشکر نمی‌کند باعث شود که تو نسبت به کار خوب بی‌رغبت شوی. بعد می‌فرماید که بهتر این است که در دنیا از تو تشکر نشود، تا خداوند در آن دنیا از تو تشکر کند. جبران این دل سوختگی در دنیا به صورتی در آخرت می‌شود که قابل حساب نیست. لذا کسانی که بچه‌های ناخلف دارند؛ رفیقی دارند که به او خیانت کرده است؛ همسر یا شوهری دارند که زحمات‌شان را قدر نمی‌داند و به خصوص کسانی که پدر و مادر دارند و به آن‌ها

^۶ نهج البلاغه (للصبحی صالح)، حکمت ۲۰۴

کمک می‌کنند ولی آن‌ها تشکر نمی‌کنند خیلی توجه کنند. در آیه‌ی شریفه هم دارد که «فَلَا تُقَلِّ لَهُمَا أُفٍّ»^۷ این معنایش این است که وقتی پا به سن گذاشتند ممکن است بد دهان شوند، پرتوقع شوند، آدم‌هایی می‌شوند که خیلی باید ملاحظه‌شان را کرد، زود می‌رنجند. لذا در این مرحله نه تنها تشکر نمی‌کنند بلکه تو را توبیخ می‌کنند و ممکن است اهانتی هم به شما بکنند. باید توجه کنید که نهایتش این است که مکفر هستید و خیار مؤمنین مکفر هستند. این نعمتی است که خداوند به اولیاء خودش می‌دهد؛ به ائمه‌ی اطهار علیهم السلام داده است. بعد حضرت می‌فرمایند که «وَقَدْ تُدْرِكُ [يُدْرِكُ] مِنْ شُكْرِ الشَّاكِرِ أَكْثَرَ مِمَّا أَضَاعَ الْكَافِرُ؛ یعنی بیش از آن کسی که ناشکری و کفران نعمت کرد، جبران می‌شود. تو احسان کردی، از خدا طلب احسان کن. اما اگر «تُدْرِكُ» بخوانیم معنا این طور می‌شود که تو از شکر پروردگار هزاران هزار برابر از چیزی که آن ناشکری کننده ضایع کرده است دریافت خواهی کرد. پس ناراحت نباش.

لذا دستور بعدی در باب شکر این است که اگر انسان پاسخی را که باید دریافت نکرد و مشکور واقع نشد و مکفر واقع شد، حتی اگر پدر و مادر بود، {قطع احسان نکند} به خصوص در مورد معلمین، درست است که اکثر معلمین بابت کارشان پول دریافت می‌کنند ولی این نباید باعث شود که از ایشان تشکر نشود و مکفر واقع شوند. مرحوم استاد، تمام کارهایی را که روحانی‌ها انجام می‌دادند کنار گذاشته بودند برای تربیت شاگرد. ایشان می‌فرمود که اگر بخواهم یک ذره دایره‌ی کارهایم را وسیع کنم، به کار تربیت شاگردانم نمی‌رسم. ایشان می‌فرمود که هزاران برابر خون دلی که پدر و مادر برای تربیت یک بچه می‌خورند را باید یک استاد بخورد برای تربیت یک شاگرد. از مسائل مختلف مادی‌اش تا مسائل معنوی‌اش به استادش مربوط می‌شود. به همین دلیل است که از ملاحسینقلی همدانی کتابی به صورت مکتوب باقی نمانده است. با این که ایشان شخصیت علمی برجسته‌ای بود هیچ تألیفی از ایشان باقی نمانده است. به ایشان گفتند که چرا کتاب نمی‌نویسید؟ ایشان فرموده بود که کتاب‌های من شاگردانم هستم. با قاطعیت می‌شود گفت که انقلاب ما حاصل این مکتب است. امام امت اگر در محضر میرزا جواد آقا و بزرگان دیگری و از جمله آیت الله شاه‌آبادی کسب فیض نمی‌کردند، امام امت نمی‌شدند. امام خیلی خود را مرهون این بزرگواران می‌دانستند. اگر آقای مطهری را داریم، شهید بهشتی را داریم و امثال این بزرگان همه ساخته‌ی

^۷ اسراء، ۲۳

مکتب همین بزرگواران هستند. معمولاً این هرم ختم می‌شود به ملاحسینقلی همدانی. آیت الله جوادی آملی در درسشان این مطلب را فرمودند که مرحوم علامه‌ی مجلسی اول گفتند که من در طول دوران زعامتم نزدیک به هزار مجتهد تربیت کردم. ولی ایشان می‌گویند که تأسف من بر این است که توفیق نداشتم یک نفر شاگرد در مسائل معنوی تربیت کنم. معلم معنوی بسیار اهمیت دارد.

در آیه‌ی شریفه روی سستی مادر تأکید می‌کند که «حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ». مادر اذیت‌های دیگری هم می‌شود ولی خداوند روی این مسأله تأکید می‌کند. همین مطلب در مورد معلمین معنوی و اهل بیت هم هست. ایشان هم خیلی باید خون دل بخورند.

مطلب بعدی این است که در باب تربیت بچه‌ها این سنتی را که در خانواده‌های ما هست، به خصوص در خانواده‌های تک‌فرزند، بچه‌ها به دلیل توجه بیش از حد والدین ناشکر بار می‌آیند. این ناشکر بودن معمولاً نتیجه‌ی اعمال خود ما است. اگر ما در جامعه دائماً از دیگران توقع داشتیم ولی خودمان توقع دیگران را به جای نیاوردیم، همیشه منتقد دیگران بودیم و خودمان نقدپذیر نبودیم، دائماً نسبت به کسانی که دارند زحمت خودشان را می‌کشند ولی مطابق انتظار ما نیست ناشکر باشیم، این اتفاق می‌افتد. اگر خود ما ناشکر باشیم بچه‌هایمان هم ناشکر بار می‌آیند.

در روایت داریم کسی که ناشکر باشد، ناشکری‌اش چند اثر خواهد داشت. اولین اثر آن این است که خداوند حلاوت انس با پروردگار را از او می‌گیرد. در سوره‌ی مبارکه‌ی دهر دارد که من شکر نعمتم را نسبت به اهل بیت پاسداری می‌کنم و بعد نعمات بهشتی را، که شکر الهی است، می‌شمارد؛ آخرینش این است که «عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٍ خُضْرًا وَاسْتَبْرَقًا وَحُلُوعًا وَأَسَاوِرٌ مِنْ ذَهَبٍ وَسِقَاهُمْ رَبِّهِمْ شَرَابًا طَهُورًا»^۸. بعد می‌فرماید «إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً»^۹ یعنی این همه نعمت بهشتی را می‌شمارد. اگر با ادبیات عرب آشنا باشید خواهید فهمید که این بیان می‌خواهد بفرماید که این

^۸ انسان، ۲۱

^۹ انسان، ۲۲

همه نعماتی که نام برده شد چیز زیادی نیست. اصل مطلب این است که «وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا»^{۱۰}؛ یعنی من از شما تشکر می‌کنم که دیگر این قابل بیان نیست. اگر ما در دنیا شاکر باشیم از ما تشکر می‌کنند؛ اگر هم نکردند بدانیم که اگر تشکر نکردند و ما شاکر بودیم، یک تشکری خواهد شد که اصلاً قابل بیان نیست. «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ»^{۱۱}. حضرت علامه می‌فرمایند که اگر این نعمت قابل بیان بود خداوندی که خودش خالق بیان است بیان می‌فرمود؛ خداوند در بیان کم نمی‌آورد. معلوم می‌شود که آن قدر نعمت عظیم است که قابل بیان نیست.

^{۱۰} همان

^{۱۱} سجده، ۱۷